

فرهنگ و حقوق بشر در پرتو جهانی شدن

بهاره سازمند

درآمد

می‌دهند. ولی با وجود کاربرد و اهمیت فراوان جهانی شدن، معنا و مفهوم آن، هنوز چندان روشن نیست.^(۱) این ابهام، اختلاف و تناقض موجود در مفهوم جهانی شدن از عوامل گوناگونی ریشه می‌گیرد که چند مورد از آنها را می‌توان شناسایی کرد. یکی از این عوامل، چندوجهی بودن پدیده یا فرآیند جهانی شدن است. امروزه همه جوانب زندگی در دنیای معاصر، کم و بیش از فرآیند جهانی شدن تأثیر می‌پذیرند و فرآیند موردنظر، هم اقتصادی است، هم سیاسی و هم فرهنگی. بی‌گمان تأکید بر هر کدام از جنبه‌های این فرآیند به تعریفها و مفهوم‌بندیهای خاص معطوف به مصداقهای معین می‌انجامد.^(۲) به عنوان نمونه در بعد

سالهای پایانی سده بیستم و سالهای آغازین هزاره سوم میلادی، با بحثهای داغ و مناقشه‌برانگیز درباره جهانی شدن همراه بوده است. مقامات حکومتی، مشکلات اقتصادی کشور را به فشارهای ناشی از جهانی شدن نسبت می‌دهند، گردانندگان بنگاههای اقتصادی گوناگون، کوچک‌تر کردن شرکتهای خود را برای ادامه حیات در چارچوب اقتصاد جهانی ضروری می‌دانند، طرفداران محیط زیست تأثیر مخرب جهانی شدن مهار نشده را فریاد می‌زنند و پشتیبانان اجتماعهای بومی مختلف، نسبت به نابودی خرده‌فرهنگها و فرهنگهای کوچک در برابر موج فراگیر فرهنگ جهانی هشدار

اقتصادی، تحولات چندی صورت گرفته است که می‌توان به ظهور و گسترش شرکتهای فراملی و نقش فزاینده آنها در اقتصاد جهانی، رشد صنایع اطلاعاتی و... اشاره کرد. نقش شرکتهای فراملی هم متحول شده است. به این معنا که کار این شرکتهای تولیدات کارخانه‌ای و مواد خام محدود نمی‌شود، بلکه به بخش رو به رشد خدمات نیز توسعه پیدا کرده است. یکی دیگر از وجوه تغییر چهره شرکتهای فراملی در اقتصاد جهانی، رشد صنایع اطلاعاتی است که به قول کاستل، فاصله جغرافیایی را در مبادلات به حداقل می‌رساند.^(۳) تحولات دیگر در بعد اقتصادی عبارتند از: مقررات زدایی، به ویژه مقررات زدایی از سرمایه ملی، افزایش حجم و میزان تجارت بین‌المللی، سرمایه‌گذاری بین‌المللی، کاهش ارزش پول رایج ملی، کم‌رنگ‌تر شدن حاکمیت اقتصاد ملی و...^(۴)

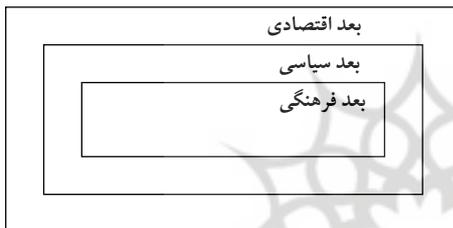
در بعد سیاسی جهانی شدن هم شاهد نفوذپذیری مرزهای سیاسی و سیال شدن مرزها^(۵) می‌باشیم که به دنبال آن موضوعیت داشتن مرز میان کشورها را زیر سؤال می‌برد و به نظر می‌رسد ماهیت یک‌پارچگی و مستقل آنها را با مشکل مواجه می‌سازد^(۶) به علاوه در نتیجه این فرآیند، دولتها آسیب‌پذیرتر و حاکمیت محدودتر می‌شود و کنترل دولت با چالشهای جدیدی روبه‌رو می‌گردد. در این وضعیت، دولت از شکل سرزمینی و محدود شدن به یک موقعیت ژئوپلتیکی خاص وثابت خارج شده و بسیاری از الگوهای رفتاری، دیگر تابع وضعیت ژئوپلتیک

نیست. کاهش وفاداری شهروندان به حکومت ملی و انتقال وفاداریها به نهاد فوق ملی و جهانی می‌تواند از دیگر جلوه‌های این تحولات درون دولتها به شمار رود که باعث تغییر رابطه شهروندان و دولت گردیده و منجر به کم‌رنگ شدن ناسیونالیسم^(۷) و اهمیت یافتن نقش نهادها و سازمانهای بین‌المللی و غیردولتی در کنار دولتها شده است.^(۸)

در بعد فرهنگی، عده‌ای بر این اعتقادند که ما به سمت یک نوع فرهنگ عام و جهان‌شمول در حال حرکت می‌باشیم و آن فرهنگ عام و جهان‌شمول همانا فرهنگ غربی می‌باشد^(۹) و عده‌ای دیگر بر این اعتقادند که طی فرآیند جهانی شدن، با نسبی شدن فرهنگ و از دست رفتن حالت عام و جهان‌شمول آن، زمینه‌ای فراهم می‌آید که ضمن پذیرش جایگاه فرهنگهای مختلف زمینه برای ظهور هویتهای خاص گرایانه فراهم شود.^(۱۰) بنیادگرایی، جنبشهای طرفدار محیط زیست، قومیت و... از جمله این هویتهای خاص گرا هستند. عامل دیگری که سبب ابهام و اختلاف در تعریف جهانی شدن گردیده است این است که فراگیر بودن این پدیده و تأثیر گریزناپذیر آن بر جوامع مختلف، راه‌یابی مفهوم جهانی شدن به عرصه‌های مطبوعاتی و سیاسی را در پی داشته است. امروزه روزنامه‌نگاران درباره‌ی جنبه‌های مختلف جهانی شدن مباحثی مطرح می‌کنند، در محافل و مراکز گوناگون تصمیم‌گیریهای سیاسی از جهانی شدن سخن به میان می‌آید و

و بعد فرهنگی جهانی شدن را مورد بررسی قرار می‌دهیم و در نهایت می‌بینیم که جهانی شدن با حقوق بشر چه رابطه‌ای دارد و در نهایت هم نتیجه‌گیری از بحث ارائه خواهد شد.

شکل یک: تصویر فرآیند جهانی شدن



۱- مفهوم‌شناسی جهانی شدن^۱

جهانی شدن یک فرآیند اقتصادی، سیاسی و فرهنگی و... می‌باشد. بنابراین در شرایط فعلی نمی‌توان از یک مفهوم واحد جهانی شدن صحبت کرد. بلکه جهانی شدن مجموعه‌ای از تحولات را دربرمی‌گیرد و تعاریف گوناگونی در حوزه‌های مختلف دارد. در حدود سی سال پیش «مک لوهان»^۲ خبر از تحولی داد که براساس آن: جهان بسان سلسله اعصاب مرکزی انسان، کوچک، متمرکز و حساس می‌شود، تحولی که منادی ارزشهای همگن در دهکده جهانی می‌باشد.^(۱۲) «آنتونی مک گرو» و «دیوید هلد»^۳ - اساتید مدرسه اقتصادی لندن (LSE) - در کتابی تحت عنوان «تغییر و تحول جهانی»^۴ آورده‌اند که جهانی شدن فرآیندی گریزناپذیر

حتی در محکومیت آن تظاهرات خشونت‌باری برپا می‌شود. در چنین شرایطی، هرگونه تعریفی از جهانی شدن، کم و بیش تحت تأثیر جبهه‌گیریهای سیاسی - ایدئولوژیک خواهد بود و تأکید بر ارادی و آگاهانه بودن یا نبودن جهانی شدن، نمونه‌ی برجسته چنین تأثیرپذیری ایدئولوژیکی به شمار می‌آید.

به علاوه، نوبابودن نظریه‌پردازی و مطالعات معطوف به جهانی شدن را هم می‌توان عامل مؤثر دیگری در عرصه تعریف و مفهوم‌بندیهای مبهم و متناقض جهانی شدن به شمار آورد. گرچه در دهه‌های اخیر، به ویژه دهه ۹۰ میلادی، آثار پرشماری در قالب کتاب، و مقاله به علاقه‌مندان به موضوع جهانی شدن عرضه شده، ولی نظریه‌پردازی درباره این پدیده قدمت چندانی ندارد. حتی در دانشگاهها نیز رشد مستقلی وجود ندارد و رشته‌های مختلف اقتصادی، سیاسی و اجتماعی، جنبه‌هایی از این فرآیند را بررسی می‌کنند.^(۱۱) پس از ذکر این مقدمه، باید گفت، هدف اصلی نگارنده در این مقاله نشان دادن این مسئله می‌باشد که جهانی شدن یک فرآیند است که دارای ابعاد اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و... می‌باشد، در نتیجه نمی‌تواند عامل این تحولات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی و... باشد، بلکه همه این تحولات جزئی از فرآیند جهانی شدن محسوب می‌شوند و نه معلول فرآیند جهانی شدن. بنابراین در مقاله حاضر، ابتدا به تعریف مفهوم جهانی شدن می‌پردازیم، سپس مفهوم فرهنگ

1. Globalization 2. McLuhan
3. Anthony Mc Grew and David Held
4. Global Transformation

است که فرآیندهای دیگری را نیز در درون خود جای داده است و تحولی بنیادی در فضای سازمانی و روابط اجتماعی و کنشهای متقابل قدرت به وجود می‌آورد. این تحولات بنیادین، پروژه نیستند، بلکه مقتضیات خاص تاریخی جدیدی به شرح زیر آنها را پایدار ساخته است:

الف- گسترش فعالیت‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی به فراتر از مرزهای سیاسی، مناطق و قاره‌ها

ب- جریان آزاد تجارت، سرمایه، پول، فرهنگ و اقتصاد

ج- گسترش ارتباطات جهانی و نظامهای حمل و نقل و ارتباطات که موجب درهم آمیختگی اندیشه‌ها و علوم می‌شود

د- از میان رفتن مرزهای بین امور محلی و جهانی

همه‌ی اینها گویای آنند که ماهیت پدیده‌های اجتماعی در حال تغییر است و این امر می‌تواند جهان دیگری را پیش روی ما پدیدار سازد.^(۱۳)

«جان لوئیس گدیس»^۵ جهانی شدن را شامل گسترش حوزه اقتصاد، هم‌گرایی اقتصادی، وابستگی متقابل، چندجانبه‌گرایی، آزادسازی و در عین حال محدود شدن سیاست، یک جانبه‌گرایی، جدایی طلبی و قوم‌گرایی می‌داند.^(۱۴) «امانوئل ریشر» نیز جهانی شدن را شکل‌گیری شبکه‌ای می‌داند که طی آن اجتماعاتی که قبلاً در این کره خاکی دورافتاده و منزوی بودند، در وابستگی متقابل و وحدت جهانی ادغام می‌شوند. «الوین تافلر» جهانی شدن

را عصر دانایی دانسته که نه تنها کالا، خدمات و سرمایه بین‌المللی در نقاط مختلف دنیا به آسانی به گردش درمی‌آیند، بلکه افکار و دانش بشری نیز به آسانی و بی‌حد و مرزتر از گذشته، مبادله می‌شوند و در واقع جهانی شدن محیط بیگانه‌ای را برای تمام کشورها به وجود می‌آورد که در آن پیوندهای بین‌المللی به حداکثر خواهد رسید.^(۱۵) «آنتونی گیدنز»^۶ نیز جهانی شدن را فرآیندی برآمده از مدرنیته می‌داند و پسامدرنیسم را به عنوان «جهانی شدن کامل» می‌داند. وی بر این اعتقاد است که مدرنیته به روشهای زندگی یا سازمانی اجتماعی گفته می‌شود که از قرن هفدهم به بعد در اروپا نمود یافت و کم‌کم در حد جهانی نفوذ پیدا کرد.^(۱۶) در واقع گیدنز، جهانی شدن را پدیده‌ای می‌داند که خود به خود گسترش روابط اجتماعی را به دنبال خواهد داشت و افرادی را که کیلومترها از هم فاصله دارند به هم نزدیک می‌کند.^(۱۷)

اما در مقابل عده‌ای دیگر، جهانی شدن را پایان دوران مدرنیته و آغاز یک دوره جدید در تاریخ جهان می‌دانند. «مارتین آلبرو»^۷ از جمله بارزترین این متفکران است که اندیشه خود را بر دو پایه قرار می‌دهد:

۱- دوران مدرنیسم به پایان رسیده و زمان اندیشیدن در آن سوی مدرنیسم فرارسیده است.

۲- عصر جدیدی آغاز شده که در آن جهان

5. John Lewis Gaddis 6. Anthony Giddens
7. Martin Albrow

جهان و هم تشدید آگاهی جهانی به صورت یک کل اشاره دارد. فرآیندی که وابستگی متقابل جهانی و آگاهی از جهان به عنوان یک کلیت یک پارچه را در قرن بیستم به دنبال داشته است.^(۱۹) را بر ستون نیز بر این اعتقاد است که جهانی شدن را نباید به عنوان نتیجه مستقیم مدرنیته تلقی کرد.^(۲۰) «پراتون»^{۱۰} در تعریفی از جهانی شدن، آن را پدیده‌ای چندوجهی می‌داند که به بافتهای گوناگون کنش اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، حقوقی، فرهنگی، نظامی و فن آوری و نیز محیطزیست راه پیدا نموده است.^(۲۱) «امانوئل والرستین» نیز معتقد است، جهانی شدن به معنی پیروزی اقتصاد جهانی سرمایه‌داری است که با یک تقسیم کار جهانی همراه است. این اقتصاد جهانی سرمایه‌داری توسط منطق انباشت سرمایه هدایت می‌شود.^(۲۲) عده‌ای دیگر مانند «اسکات لاش» و «یوری»^{۱۱} با دیدگاه بدبینانه به پدیده جهانی شدن می‌نگرند و معتقدند که جهانی شدن در واقع جهانی شدن سرمایه‌داری پیشرفته می‌باشد.^(۲۳) اما در مقابل عده‌ای دیگر نگاه خوش‌بینانه‌ای نسبت به این فرآیند دارند. به عنوان نمونه، «بارکر»^(۲۴) بر این اعتقاد است که جهانی شدن با توجه به گسترش سلطه سرمایه‌داری آمریکا، امری طبیعی و تحقق آن به سود همه مردم جهان است.^(۲۵) در واقع با بررسی تعاریف فوق درمی‌یابیم که نظریه پردازان هر کدام تعریفی مجزا از

کاملاً تغییر چهره داده و تبدیل به یک کل واحد شده است. این عصر جدید، عصر جهانی است، عصری که در آن همه چیز به گونه‌ای در اندازه جهانی مطرح می‌شود. در این عصر جدید، به جای دولت ملی و اتباع آنها، «انسانیت» مطرح است، انسانیتی که در عرصه جهانی، حیاتی جدید یافته است و این حیات جدید در قالب مدرنیته قابل فهم و درک نیست. البته او مدعی نیست که پست مدرن است، بلکه بحث خود را فراتر از رویارویی مدرنیستها و پست مدرنها می‌داند، اما در نهایت، اندیشه او را می‌توان در محیط پست مدرنیسم مورد توجه قرار داد. عصر جهانی شدن از نظر او دو ویژگی اساسی دارد. نخست آنکه، در این عصر، زندگی مردم، جهانی شده و جهان‌گرایی و جهانی شدن به زندگی اجتماعی مردم معنی می‌بخشد. دوم آنکه با توجه به اهمیت فراوان نظریه در عصر جدید و جهان‌نویس، اندیشه‌ها و نظریه‌ها فراتاریخی شده^۸ و از استعداد بین فرهنگی^۹ برخوردار می‌شوند. از نظر آلبرو در عصر جهانی شدن نه فقط ارزشها، اعمال، تکنولوژی و سایر محصولات انسانی، ابعادی جهانی می‌یابند و خدمات جهانی نقش مهمی در فعالیتهای انسانی بازی می‌کنند و نهادینه می‌شوند، بلکه آگاهی انسانها از این فرآیند، جنبه‌ای جهانی می‌یابند.^(۱۸)

«رابرتسون» نیز بر این اعتقاد است که جهانی شدن، مفهومی است که هم به فشردگی

8. Trans / historical 9. Cross-cultural
10. Peraton 11. Lash and Urry

جهانی شدن ارائه کرده‌اند که به نظر می‌رسد، تعریف رونالد رابرتسون نسبت به دیگر تعاریف، جامع‌تر و کامل‌تر باشد.

ارائه نمود که دارای سه وجه می‌باشد:
۱- ویژگیهای عام که همه افراد واجد آن می‌باشند.
۲- مجموعه‌ای از ویژگیها که باعث می‌شود شخص عضو یک گروه تعریف شود (به خاطر داشتن یک سری ویژگیهای مشترک با اعضای آن گروه).

۳- ویژگیهایی که مختص خود فرد می‌باشد. وقتی ما وجه دوم را به کار می‌بریم در واقع از لغت «فرهنگ» استفاده می‌کنیم برای اینکه مجموعه‌ای از خصیصه‌ها، روندها، ارزشها یا اعتقادات را توصیف نماییم. و طبق این روش، این تعریف، هر «گروه»، فرهنگ خاص خودش را دارا می‌باشد و مطمئناً هر فردی، عضو خیلی از گروهها می‌باشد، مثل گروههای نژادی، طبقاتی، زبانی، ملی و... و بنابراین هر فردی عضو خیلی از فرهنگها نیز می‌باشد. به طور خلاصه می‌توان گفت که هر گروه از طریق فرهنگ، از گروه دیگر متمایز می‌شود. اما فرهنگ فقط برای تمایز یک گروه از گروه دیگر کاربرد ندارد، بلکه حتی نشان‌دهنده برخی از ویژگیهای درون گروه می‌باشد، که با برخی دیگر ویژگیها در همان گروه، در تضاد می‌باشد. نکته‌ای که والرستین در این زمینه بر آن تأکید می‌کند این است که آیا می‌توان مثلاً افرادی که دارای رنگ موی روشن هستند، را دارای یک فرهنگ خاص دانست؟ از نظر وی پاسخ منفی

۲- فرهنگ در عصر جهانی شدن

فرهنگ، مفهومی است که در حوزه علوم اجتماعی کاربردی عام دارد. تعاریف متعددی از مفهوم فرهنگ نیز در این حوزه ارائه شده است که در این بخش به آنها می‌پردازیم، اما سؤال مهمی که در این بخش، مطرح می‌شود این است که در عصر جهانی شدن، فرهنگ، دستخوش چه تحولاتی می‌شود؟، به تبع آن آیا هویت متحول می‌شود یا نه؟ در ابتدا به بررسی مفهوم فرهنگ می‌پردازیم تا بتوانیم در ادامه آن به سؤالات بعدی نیز پاسخ گوئیم.

والرستین در مقاله‌ای تحت عنوان «فرهنگ و میدان جنگ ایدئولوژیکی نظام جدید جهانی»^{۱۲} که در سال ۱۹۹۹ منتشر کرد، فرهنگ را گسترده‌ترین مفهوم در علوم اجتماعی بیان کرد. از نظر وی، لغت فرهنگ، طیف وسیعی از معانی را شامل می‌شود و شاید بتوان گفت منبع خیلی از مشکلات هم می‌باشد. از نظر وی بر طبق دیدگاه انسان‌شناسان، می‌توان گفت، همه‌ی افراد دارای یک سری خصیصه‌ها و ویژگیهای مشترک می‌باشند، برخی از افراد دارای خصیصه‌های مشترکی با برخی دیگر از افراد می‌باشند و همه‌ی افراد، یک سری خصیصه‌ها و ویژگیهایی را دارا می‌باشند که با خصیصه‌های هیچ کس، یکسان نیست. می‌توان یک مدل را

است. چون وی به مسئله آگاهی، جامعه‌پذیری و سازماندهی برای ایجاد فرهنگ در یک گروه تمرکز می‌کند و در نتیجه افرادی که دارای خصیصه ذاتی مثل رنگ چشم و رنگ موی روشن می‌باشند، نمی‌توانند، گروهی دارای فرهنگ خاص خود تلقی شوند.^(۲۶)

اینایتولا^{۱۳} و بلنی^{۱۴} نیز در مقاله‌ای تحت عنوان «اقتصاد سیاسی بین‌الملل به مثابه فرهنگ رقابت» در تعریفی که از فرهنگ ارائه می‌دهند، بر این اعتقادند که فرهنگ شامل فعالیت انسانی و توانمندیهای خلاقانه است و به توانمندی انسانی برای خلق و ایجاد کردن زندگی مربوط می‌شود. در واقع فرهنگ، بیان زیبایی‌شناسانه نوع خاصی از زندگی می‌باشد. و فرهنگ از نظر این دو هم عام‌گرایی و اشتراک را مورد اشاره قرار می‌دهد و هم به خاص‌گرایی و تنوع نظر دارد از نظر این نویسندگان، اشتراکات باعث ایجاد یک فرهنگ خاص در درون یک گروه می‌شود و خاص‌گرایی سبب تمایز یک گروه از گروه دیگر می‌گردد. در نتیجه می‌توان گفت یک فرهنگ جهانی به دنبال اشتراکات به وجود می‌آید و یک سری فرهنگها هم در مقابل این فرهنگ جهانی سر بر می‌آورند.^(۲۷)

ریموند کوهن نیز در مقاله‌ای تحت عنوان «حل و فصل منازعات در میان فرهنگها: پرکردن شکاف» تعریف خاص خود را از فرهنگ ارائه می‌دهد. وی بر این اعتقاد است که این مفهوم (فرهنگ) در ابتدا توسط مردم‌شناسان به کار برده شد. در واقع، فرهنگها، از معانی، عرفها و

فرضهای قبلی ساخته می‌شوند. از نظر وی فرهنگ یک شیئی نیست که قابل لمس باشد، فرهنگ یک کالا نیست که همه‌اعضای اجتماع، به صورت یک شکل آن را داشته باشند، مجموعه‌ای از عرفهای عجیب و غریب هم نیست که در بیرون از اجتماع آموزش داده شود. بلکه باید گفت، فرهنگ به مثابه یک معنای مشترک است و همان‌طور که «گیوتر»^{۱۵} خاطر نشان می‌سازد فرهنگ یک امر غیرقابل انکار است که متشکل از تعریف مشترک یک گروه از افراد و واقعیات می‌باشد و آنها را قادر می‌سازد که بایکدیگر زندگی کنند. در حقیقت، فرهنگ مقوم اجتماعهای مختلف است. زیرا بدون آن، زندگی اجتماعی ممکن نخواهد بود. به طور خلاصه می‌توان گفت، فرهنگ معانی بین‌الذهانی را در جهان خلق می‌کند و به‌اعضاء اجازه می‌دهد که بر اساس واقعیات درونی و بیرونی و در درون این واقعیات، عمل کنند و مسائل و واقعیات را ارزیابی و تفسیر نمایند.^(۲۸) «ژاک بردل»^{۱۶} نیز معتقد است که فرهنگ مجموعه‌ای از معانی، ارزشها و برداشتها می‌باشد و در سطوح مختلف می‌توان آن را به کار برد که این سطوح عبارتند از: فروملی، ملی، فراملی از نظر وی انجام یک فرهنگ، نشانه وجود ارتباط منطقی بین معانی، ارزشها و برداشتها می‌باشد که اعضای یک فرهنگ دارا می‌باشند.^(۲۹) پس از ذکر تعاریف مختلف از فرهنگ، این سؤال

13. N.Inaytollah

14. D.Blaney

15. Geertz

16. D.Jacquin-Berdel

مطرح می شود که در عصر جهانی شدن، فرهنگ دستخوش چه تحولاتی می شود؟ معمولاً از سه منظر به این سؤال پاسخ داده شده است. از نظر عده ای در عصر جهانی شدن به سمت همگون شدن فرهنگها پیش می رویم، در مقابل عده ای بر این اعتقادند که در عصر جهانی شدن بحث تنوع و تضاد فرهنگها و در نتیجه نسبت فرهنگی پیش می آید و به علاوه در دیدگاه سوم، پاسخ این است که هر دو جریان با هم دیده می شوند. طبق دیدگاه اول می توان گفت که جهان به سمتی می رود که یک فرهنگ برتر جهانی را پذیرا باشد. آنتونی گیدنز، در ورای فرآیند جهانی شدن، نوعی «افزایش سریع در اجماع و پایه گذاری فرهنگ جهانی» را مشاهده می کند. نگاهی که متضمن چشم پوشیدن بر تنوع فرهنگی و تحقیر ملت های توسعه نیافته است به عقیده گیدنز جهانی شدن شامل تراکم فضا به عنوان یک کل و از طرف دیگر افزایش سریع در اجماع بر سر گونه ای فرهنگ جهانی است. جهانی شدن با مشارکت تمامی مذاهب و تمدنها به وقوع پیوسته است، اگر چه عده ای در محافل سیاسی غرب معتقدند که جهانی شدن شکلی از اشکال غربی شدن است و نماد تحقیر آمیزی برای کشورهای پیرامون به حساب می آید. وقتی فوکویاما، از پایان تاریخ در قالب پیروزی لیبرال دموکراسی سخن می گوید، در واقع تأکید دارد که فرهنگ غرب در قالب ایدئولوژی لیبرالیسم بلامنازع گشته و بر این گمان است که مردم کشورهای غیر غربی، بیشتر بدین علت

که مجموعه اعتقادات و باورهای آنها که بر یک رشته پیش داوری استوار بوده، به بن بست رسیده و در پی جایگزین به ارزشهای غربی روی می آورند... جهانی شدن، نظریه نسبت فرهنگی را که بر هم تراز بودن فرهنگهای متفاوت استوار است، منتفی می سازد.^(۳۰) در واقع فوکویاما با تز پایان تاریخ^{۱۷} مدعی شد که لیبرالیسم با پایان جنگ سرد، به فرهنگ غالب جهانی تبدیل شده است. از نظر وی جهانی شدن معنایی جز جهان شمول شدن الگوی جامعه لیبرال غرب ندارد.

در واقع از منظر این دسته نظریه پردازان، مدرنیسم بر ارزشهایی چون عقل گرایی، سکولاریسم، فرد گرایی و... تأکید دارد و مدعی است برای نیل به آزادی انسانها از تحجر و عقب ماندگی، این ارزشها باید بدون در نظر گرفتن تاریخ، جغرافیا و اعتقادات هر قوم به مثابه یک فرهنگ جهانی گسترش یابد.^(۳۱) در همین راستا «کلودلوی اشتراوس» که مردم شناس مطالعات اجتماعی می باشد، با سرزنش کردن چالشهایی مثل «تنوع فرهنگی محلی» نیز بیان می دارد که بشریت به تدریج خود را در یک وضعیت فرهنگی واحد قرار می دهد.^(۳۲)

اما باید گفت، این دسته از نظریات با چالشهایی نیز روبه رو شده است به عنوان نمونه می توان گفت، نقدهایی که بر همگون سازی فرهنگی وارد می آید، از این حیث است که آن

رامساوی تحمیل فرهنگ غربی بر دیگر مناطق جهان می‌داند. در واقع از نظر منتقدین، جهان هم‌اکنون شاهد شکل‌گیری امپریالیسم نوینی در ردایی از فرهنگ تحت عنوان «امپریالیسم فرهنگی» می‌باشد که در واقع حقله دیگری از امپریالیسم اقتصادی غرب می‌باشد بنابراین غرب با همگن‌سازی و یک‌دست نمودن جهان از طریق جهانی کردن کالاهای مصرفی و فرهنگی خود، سعی دارد تا علاوه بر عالمگیر ساختن ارزشها و الگوهای زندگی و رفتاری خود، همچنان سردمدار نظام اقتصادی در دنیا باشد. به عنوان نمونه از نظر هربرت شیلر^{۱۸} به عنوان یکی از منتقدان اصلی جهانی شدن، فرهنگ جهانی معنایی جز گسترش دامنه امپریالیسم فرهنگی غرب ندارد. به اعتقاد وی، جهانی شدن به جای ایجاد نظم بین‌المللی یا جامعه‌ای مدنی، به تقویت نظم اقتصادی مبتنی بر منافع اقتصادی شرکتهای فراملی که حاملان اصلی ارزشهای فرهنگ آمریکایی هستند، منجر شده است. از نظر منتقدین جهانی شدن فرهنگ، فرهنگ مصرفی خالی از بار ارزشی و معنایی نیست. به اعتقاد افرادی مانند «ریتزر»^{۱۹} فرهنگ مصرفی حاکم، به نوبه خود، منادی فرهنگ آمریکایی می‌باشد و وی ترجیح می‌دهد که به جای جهانی شدن، اصطلاح «مک دونالدی شدن»^{۲۰} جهان را به کار برد.

می‌توان به طور خلاصه اشاره کرد که مفهوم امپریالیسم فرهنگی القاء می‌کند که به طور طبیعی یک نظام متمرکز سلسله مراتبی وجود

دارد که می‌تواند سیطره روزافزون فرهنگی خاص خود را بر فرهنگهای دیگر کشورها، اعمال کند. (۳۴) «فاطیما مرنیسی» - جامعه‌شناس مراکشی - نیز این دیدگاه را مورد نقد قرار می‌دهد و محور انتقادش استیلاي فرهنگی غرب در جهان عرب به خصوص در رابطه با زمان جهانی و تقویم استاندارد می‌باشد. (۳۵)

علاوه بر وی ادوارد سعید، اندیشمند فلسطینی نیز یکی از افرادی است که موج انتقاداتش به خوبی طنین‌انداز گردیده است. وی بیان می‌دارد که امپریالیسم فرهنگی غرب در پاره‌ای از موارد از طریق بحث و گفتگوی قدرت عمل می‌کند که در این حالت جهان غیرغربی به عنوان ماهیت «متفاوت» و یا «دیگری» در قبال آنچه که غرب بر اساس آن تعریف می‌شود، ساخته می‌شود. (۳۶)

اما طبق دیدگاه دوم، می‌توان گفت که جهان نه تنها به یک سمت همگون‌سازی حرکت نمی‌کند، بلکه به سمتی حرکت می‌کند که قطب‌سازی (تضاد)، تنوع و گونه‌های مختلفی سربرمی‌آورد. این دیدگاه بیشتر، دیدگاه نظریه پردازان پست مدرن می‌باشد. مخالفت با هرگونه شناخت‌شناسی عام و کلی و لزوم احترام به شناخت‌شناسیهای مختلف، سیالیت و شناور بودن معنا به جای حاکمیت هرگونه حقیقت واحد و یکپارچه، رد اصول و قوانین عام‌گرایانه، تمامیت خواه، کلی نگر و

18. Herbert Schiller 19. Ritzer
20. McDonald

مطلق‌اندیش از جمله پایه‌های فکری اندیشه پست‌مدرنیسم تلقی می‌شود. طبق این دیدگاه، رویکرد فرهنگی پست‌مدرنیستها نیز زیر سؤال بردن مفهوم فرهنگ جهانی به عنوان یک فرا روایت مشتمل بر مجموعه‌ای از ارزشها، اعتقادات و الگوهای رفتاری واحد در قالب یک جهان‌بینی همگن ساز است.^(۳۷) در همین راستا، کیت نش در کتاب خود تحت عنوان «جامعه‌شناسی معاصر» بر این اعتقاد است از آنجا که جهانی شدن با پسامدرنیته پیوند خورده است، فرهنگ جهانی نیز اغلب فرهنگی پست‌مدرن تلقی شده که سریعاً در حال پارگی، تغییر، گسستگی، تکثر، اختلاط و تلفیق شدن است.^(۳۸) آنتونی اسمیت نیز فرهنگ جهانی را متشکل از فرهنگهای مختلف بیان می‌نماید.^(۳۹) به علاوه در بیست و هشتمین کنفرانس عمومی یونسکو که نوامبر ۱۹۹۵ برگزار شد، نهایتاً اعلامیه‌ای صادر گردید که مهم‌ترین اصولش به تنوع فرهنگی با تأکید بر دیگرپذیری اشاره داشت. در این اعلامیه آمده است:

الف- دگرپذیری، پذیرش و درک ارزش و احترام به تنوع غنی فرهنگهای جهان، اشکال تجلی و طرق انسان بودن است.

ب- دگرپذیری با آگاهی، سعه صدر، ارتباطات و آزادی اندیشه، وجدان و عقیده پرورده می‌شود.

ج- دگرپذیری، مسئولیت در قبال رعایت حقوق بشر و چندگرایی - از جمله چندگرایی فرهنگی - است و با طرد جزم‌اندیشی و

مطلق‌گرایی سر و کار دارد.

د- فرد آزاد است تا به اعتقادات خود وفادار باشد و بپذیرد که دیگران به عقاید خود پایبند باشند.

ه- برای هماهنگی بین‌المللی ضرورت دارد که افراد، اجتماعات و ملتها، ماهیت چندفرهنگی خانواده بشری را بپذیرند و به آن احترام بگذارند.

از یک زاویه می‌توان گفت که تنوع فرهنگی، متکی به نسبت‌گرایی فرهنگی^{۴۱} است. نسبت فرهنگی به ما می‌آموزد که هر متنی در جهان، ظهور و سقوط تمدنها و فرهنگهای مختلف، قرائتهای متنوعی دارد.^(۴۰) در درون همین رویکرد دوم که مخالف همگون شدن فرهنگ در عصر جهانی شدن می‌باشند، عده‌ای دیگر، از حد تنوع فرهنگی فراتر می‌روند و بحث تضاد و قطب‌بندی فرهنگی را به میان می‌آورند. به عنوان نمونه «بنجامین باربر»، صحبت از قطب‌سازی میان دو جهان مک‌دونالد^{۴۲} و جهاد^{۴۳} می‌کند. هانتیگون نیز قطب‌سازی میان تمدنها را مطرح می‌سازد و معتقد است که این تضاد بیشتر بر پایه فرهنگ قرار دارد.^(۴۱)

به طور خلاصه می‌توان گفت که رویکرد دوم که به خاص‌گرایی فرهنگی اعتقاد دارد، نظریه همگون‌سازی فرهنگی را مورد انتقاد قرار می‌دهد و مدعی است که واکنش فرهنگی در برابر فرآیند جهانی شدن، به هیچ وجه صرفاً

21. Cultural Relativism

22. Mc world

23. Jihad

انفعال، استحاله و تسلیم نیست، در بیشتر موارد واکنش فرهنگها با مقاومت و حتی مقابله پرکنش همراه است (مثل آن چیزی که بنجامین باربر مطرح نمود) و معمولاً در قالب توسل به عناصر هویت بخش زمانی، دینی یا قومی و نژادی، نمود می یابد. (۴۲) فیدرستون ۲۴ نیز در مقاله ای تحت عنوان «محلی گرایی، جهانی شدن و هویت فرهنگی» بر این اعتقاد است که ما نباید تصور کنیم که در فرآیند جهانی شدن باید یک فرهنگ خاص حاکم شود و اگر این امر تحقق یابد، نشان دهنده فهم نادرست از سرشت فرآیند جهانی شدن است. نباید این گونه ساده اندیشی کنیم و جامعه جهانی یک شکل یا فرهنگ جهانی متحدالشکل را در نظر بگیریم. از نظر وی در اینجا می توان استدلال کرد که جهانی شدن منجر به پست مدرنیسم می شود. (۴۳)

در رویکرد سوم، می توان بیان کرد که در عصر جهانی شدن هم جریان همگون سازی و هم جریان تنوع فرهنگی وجود دارد و به نحوی این دو جریان با یکدیگر در رابطه متقابل و تعامل با یکدیگر می باشند. در واقع رابرتسون از اصطلاح جهان شمولی امر محلی^{۲۵} و «محلی شدن جهانی»^{۲۶} استفاده می کند. تا بتواند این موضوع را توضیح دهد. (۴۴)

روزنا نیز «واهمگرایی» را برای فروکش کردن تنش بین دو دنیای مطرح شده توسط بنجامین باربر، مطرح می کند. واهمگرایی درصدد جمع کردن بین دو مختصات جهانی شدن و وفاداری محلی و کشوری است.

به این صورت که اختلاف بین نیروهای جهان گرا و نیروهای محلی گرا در یک چارچوب مشترک روابط اجتماعی فروکش خواهد کرد، در نتیجه در حالی که نظام فرهنگی و هویت جدید بنا به ضرورت شکل می گیرند، نظامهای فرهنگی و هویتهای پیشین، حفظ می شوند. (۴۵)

«سیس هملینگ» هم به عنوان یکی از محققین مسائل مربوط به جهانی شدن معتقد است که فرآیند جهانی شدن در ذات خود حاصل دو گرایش متعارض یکپارچه سازنده و قطبی کننده است. بدین ترتیب که از یک سو جهانی شدن موجب رشد عام گرایی می شود و جنبشهای جدید اجتماعی و دفاع از حقوق بشر را اعتلا می بخشد و از سوی دیگر موجب رشد گرایشهای معارضة جوی قوم مدارانه می شود. (۴۶) در نظر این گروه، در فرآیند جهانی شدن هم گرایش عام گرایانه وجود دارد و هم گرایش خاص گرایانه، هیچ کدام از این دو گرایش بر دیگری مسلط نمی شود و هر دو گرایش به صورت متقابل، به یکدیگر قوام می بخشند: نگارنده نیز با گروه سوم، موافق می باشد. اما مسئله مهمی که در بحثهای فرهنگی در عصر جهانی شدن بسیار حایز اهمیت می باشد مسئله هویت است، در قسمت بعد مقاله می خواهیم ببینیم که هویت در عصر جهانی شدن به چه صورت درآمد است و چه تعاریفی از هویت

24. Featherstone

25. Universalitlon of Local

26. Localization of Universal

پایه‌ی یک ویژگی فرهنگی یا یک دسته ویژگی فرهنگی که بر دیگر منابع معنا برتری دارند، تعریف می‌کند. به نظر او همان‌گونه که نقشها، کار ویژه‌ها را سامان می‌دهند، هویتها هم معنا را سامان می‌دهند. معناسازبودن هویت، بر ساختگی بودن آن دلالت می‌کند. پس هویت چیزی طبیعی، ذاتی و از پیش موجود نیست، بلکه همیشه ساخته می‌شود.^(۴۸) در حوزه روابط بین‌الملل نیز سازه‌انگاران اجتماعی^{۲۸} همانند الکساندر وندت به این موضوع می‌پردازند که هویت و منافع یک امر قطعی و مسلم نیست، بلکه امری است که ساخته می‌شود، تعامل در شکل‌گیری هویتها نقش مهمی ایفا می‌کند و معتقد است که رویه‌های بین‌الذهانی در بین کنشگران منجر به شکل‌گیری هویتها می‌گردد. هویت ثابت نیست و در طول زمان تغییر می‌کند،^(۴۹) به علاوه «بازاندیش‌گرایان» که شامل متفکرین جامعه‌شناسی تاریخی، نظریه انتقادی، نظریه هنجاری، نظریه فمینیستی و پست‌مدرنیسم می‌شود نیز، بر این اعتقادند که همه چیز در طول تاریخ ساخته می‌شود و امر مسلم از پیش تعیین شده نداریم و هویت نیز یک امر عینی، قابل‌آزمون، مسلم و قطعی نیست^(۵۰) بنابراین برخلاف دیدگاه ساختارگرایان (مثل والتز) که می‌کوشند، هویت را امری طبیعی و با ثبات نشان دهند، باید گفت هویت امری است که در طول زمان ساخته می‌شود و تغییر می‌کند

27. Identity

28. Social Constructivists

در این عصر می‌توان ارائه داد. به علاوه اینکه در عصر جهانی شدن، حقوق بشر، چگونه تعریف می‌شود؟

۳- هویت در عصر جهانی شدن

واژه «هویت»^{۲۷} از لحاظ لغوی از واژه "Identitaz" مشتق شده است و به دو معنای ظاهراً متناقض به کار می‌رود.

همسانی و یکنواختی مطلق و تمایزی که در برگرفته‌ی ثبات یا تداوم زمان است. گرچه این دو معنا متناقض و متضاد به نظر می‌آیند، اما در اصل به دو جنبه اصلی و ممکن هویت معطوف می‌باشند. موضوع فردی و اجتماعی بودن هویت نیز محل نزاع روانشناسان (به بعد فردی هویت توجه دارند) و جامعه‌شناسان (که به بعد اجتماعی هویت علاقمندند) می‌باشد.^(۴۷) نکته‌ای که ذکر آن در اینجا ضروری می‌باشد، این است که ما در این مقاله به بعد اجتماعی هویت توجه داریم و در واقع هویت اجتماعی نمود یافته در شخصیت جدا از دنیای اجتماعی سایر افراد معنایی ندارد. هویت افراد به صورت اجتماعی به واسطه مراحل مختلف اجتماعی شدن و تعاملات اجتماعی ساخته می‌شود. هویت اجتماعی نه تنها ارتباط اجتماعی را امکان‌پذیر می‌کند، بلکه به زندگی افراد هم معنا می‌بخشد، در ضمن فرآیندی برای خودشناسی کنشگران اجتماعی است که معناسازی نیز به واسطه‌ی آن صورت می‌گیرد. «امانوئل کاستل»، هویت را همانند فرآیند ساخته شدن معنا بر

و اصلاً قطعی و مسلم نیست. پس از آشنایی مختصری با مفهوم هویت، به دنبال پاسخ به این سؤال هستیم که در عصر جهانی شدن، هویت به چه شکلی ظاهر شده است؟ آیا آن هویت ملی که از قرن ۱۷ به وجود آمده بود، کلاً از بین رفته و جای خود را به هویت عام و جهان شمول داده است یا اینکه، جای خود را به هویت‌های قوی و محلی و منطقه‌ای سپرده است؟ در پاسخ باید گفت که همانند بحث فرهنگ در عصر جهانی شدن سه رویکرد نسبت به این سؤال وجود دارد. رویکرد اول، بر این اعتقاد است که جهانی شدن در درون خود، تضعیف هویت ملی را دارد. از دید این گروه، شواهدی مبنی بر از دست دادن وجوه قوی‌تر فرهنگ ملی و تقویت دیگر پیوندهای فرهنگی بالاتر از سطح دولت - ملت دیده می‌شود و فراتر از سطح فرهنگ ملی، هویت‌های جهانی، جای معادلهای ملی خود را می‌گیرد. این گروه بر این باورند که گرایش به وابستگی‌های بیشتر جهانی، به فروپاشی تمام هویت‌های مستحکم فرهنگی منجر می‌شود. مبادلات فرهنگی و مصرف‌گرایی جهان بین ملتها تمام اشکال گوناگون «هویت مشترک» را بین مردمی که در فواصل زمانی و مکانی بسیار دور از هم قرار دارند، به عنوان خریداران یک کالا، مشتریان یک نوع خدمات، مخاطبان پیامها و انگاره‌های یکسان پدید می‌آورد. از آنجا که فرهنگ ملی، بیشتر در معرض تأثیرات خارجی قرار می‌گیرد، حفظ هویت به صورت دست

نخورده از هر زمان دیگری دشوارتر می‌شود. امروزه ساکنان دهکده‌های کوچک و به ظاهر دورافتاده جهان سوم می‌توانند در خلوت خانه‌های خود، پیامها و تصاویر فرهنگ‌های ثروتمند و مصرف‌گرای غربی را دریافت کنند که این خود، آنها را به دهکده جهانی شبکه‌های جدید ارتباطی پیوند می‌زند. لباسهای جین، یعنی شلوار متحدالشکل در فرهنگ جوانان غربی، همان اندازه در آسیای جنوب شرقی مصرف دارد که در اروپا و ایالات متحده آمریکا. البته این امر زائیده بازاریابی برای مصرف‌کنندگان جوان نیست، بلکه این کالاها، عمدتاً و به طور واقعی در کشورهای مثل تایوان یا هنگ کنگ یا کره جنوبی و فیلیپین، برای فروشگاه‌های معتبر و شیک نیویورک، لس‌آنجلس، لندن و رم تولید می‌شود. حتی نمی‌شود، غذاهای هندی را چیزی متمایز یا ویژه یک گروه قومی خاص در شبه‌قاره هند تلقی کرد، زیرا رستورانهای هندی فراوانی در اغلب این شهرها وجود دارد. به میزانی که زندگی اجتماعی در معرض سبک‌های مختلف مکانها، مسافرتها بین‌المللی و تصاویر شبکه‌های جهانی و سیستمهای ارتباطی قرار می‌گیرد، به همان اندازه نیز هویتها از زمان، مکان، تاریخ و سنت، فاصله بیشتری پیدا کرده و آزادانه‌تر عمل می‌کند. ما با انواع گوناگون هویتها روبه‌رو هستیم که احتمال انتخاب هر یک از آنها برای ما وجود دارد. در گفتمان مصرف‌گرایی جهانی، تفاوتها و اختلافات

فرهنگی که تاکنون هویت را تعیین می‌کرد، به نوعی زبان میانجی بین‌المللی یا واحد پول جهانی تبدیل شده است که تمام سنن ویژه و هویت‌های جداگانه را می‌توان به آن برگرداند، این پدیده را «همسان‌سازی فرهنگی» می‌نامند.^(۵۱) در واقع طبق رویکرد اول، جهانی شدن که در درون خود رسوخ‌پذیری مرزهای ملی را به دنبال داشته است، سبب گردیده که هویت ملی افراد در درون جوامع با نوعی تحول جدی روبه‌رو شده است. به قول روزنا به سمت «فرابین‌المللی» یعنی دوره فراسرزمینی در حرکت می‌باشیم که این امر خود سبب کاهش وفاداری شهروندان به حکومت ملی و انتقال وفاداریها به فوق ملی و جهانی می‌شود که به تبع آن هویت ملی هم دستخوش دگرگونی شده و به هویت مشترک جهانی تبدیل می‌شود.^(۵۲) رویکرد دوم، در مقابل، معتقد است که برعکس، در عصر جهانی شدن تمایل به اختلافات قوم‌گرایی، دین‌گرایی و «دیگری‌بودن» وجود دارد و در واقع، برخلاف پیش‌بینیهای مارکسیستی و لیبرالی مبنی بر افول و نابودی گریزناپذیر هویت‌های قومی، دنیای معاصر، در دهه‌های اخیر شاهد احیاء و گسترش انواعی از هویت‌های قومی بوده است. با پایان یافتن جنگ سرد، نه تنها احساسات قومی فروکش نکرد، بلکه گسترده‌تر و پرشمارتر شده و حتی در موارد زیادی به مرحله ستیز قومی رسیده است. آمارها نشان می‌دهند که از جنگ جهانی دوم به این سو، ستیزهای قومی دست‌کم هشتادبار به جنگ

انجامیده است و در آغاز سال ۱۹۹۰ میلادی، علت پناهندگی بیش از نصف ۳۰ میلیون پناهنده در جهان، ستیزهای قومی بوده است. به علاوه دسته دیگر این خاص‌گرایهای هویتی، بر محور دین و سنت‌های دینی شکل می‌گیرند. دین نیز عامل هویت‌بخش تلقی می‌شود. واکنش خاص‌گرایانه دینی نیز مانند دیگر خاص‌گرایهای فرهنگی، در واقع واکنشی است به بحران هویت، بی‌یقینی و ابهام، سیالیت، نسبی شدن و شبکه‌های غیرشخصی قدرت و ثروت که از محصولات فرآیند جهانی شدن به شمار می‌آیند در چنین فضایی شماری از افراد برای بازسازی فرهنگی خویشتن و مقاومت در برابر جهانی شدن فرهنگی و هویت واحد جهانی، به دین متوسل می‌شوند.^(۵۳) به طور خلاصه می‌توان گفت که طبق رویکرد دوم، طی فرآیند جهانی شدن یک سری مرزهای فرهنگی، قومی، نژادی و... ایجاد می‌شود و هویت ملی ارزش خود را از دست می‌دهد^(۵۴) و این هویتها در مقابل روند یکپارچه‌ساز هویتی جهانی شدن سر برمی‌آورند. اما رویکرد سوم، بر این اعتقاد است که در عصر جهانی شدن، هنوز هویت ملی، پابرجا، باقی مانده است. اما در کنار آن دو گونه هویت‌های فراملی و فروملی نیز حضور دارند. از دید این گروه بعید است که جهانی شدن، بتواند هویت‌های ملی را نابود سازد. بلکه به مرور زمان، هویت‌های جدید محلی و سیاره‌ای پدید می‌آید.^(۵۵) از این دیدگاه انسانها در جوامع سنتی، معمولاً

در واحدهای کوچک ولی منسجم قرار می‌گرفتند و در چارچوب آن، هویت می‌یافتند، ولی فرآیند جهانی شدن، با گسترش دادن فضای اجتماعی، امکان هویت‌یابی در چارچوب واحدهای محدود و معین اجتماعی، مانند کشور را بسیار کاهش می‌دهد. و امروزه هر انسان در آن واحد می‌تواند خود را به واحدهای کوچک و بزرگ اجتماعی بی‌شماری متعلق بداند. (۵۶) اما به نظر می‌رسد که رویکرد سوم، قابلیت پذیرش بیشتری را نسبت به رویکردهای اول و دوم داشته باشد. یکی دیگر از مباحثی که در زمینه فرهنگ و مباحث فرهنگی در عصر جهانی شدن، لازم است به آن پرداخته شود، بحث حقوق بشر می‌باشد. اینکه جهانی شدن چه تأثیری بر حقوق بشر داشته است، آیا جهانی شدن، سبب اشاعه ارزشهای عام و جهان‌شمول حقوق بشر گردیده است یا اینکه سبب خاص‌گرایی حقوق بشر و نسبیّت فرهنگی در مفهوم حقوق بشر شده است؟ در این قسمت مقاله، به این بحث می‌پردازیم.

۴- حقوق بشر در عصر جهانی شدن

حقوق بشر به معنی امتیازاتی کلی است که هر فرد انسانی بر اساس طبع، ذات، شأن و مقام خویش، هم به نفس انسان بودن (نگرش فردی و درونی) و هم به لحاظ نقش کلی در جهان هستی و در عرصه روابط جمعی و در اندرون سازمان اجتماعی (رویکرد جمعی، خارجی و بیرونی) از آن برخوردار است. (۵۷) البته «جک

دانلی»^{۲۹} بر این اعتقاد است که حقوق بشر، مجموعه حقوقی است که هر فرد، به خاطر انسان بودن دارا می‌باشد و فقط به بعد اول این تعریف یعنی نگرش فردی و درونی می‌پردازد. (۵۸) هدف حقوق بشر، ایجاد و ارتقای شرایطی از زندگی است که به انسان به عنوان اشرف مخلوقات جامعه بشری و جانشین حاکم مطلق و ازلی امکان می‌دهد تا بدون موانع بتواند قابلیت‌ها و استعدادهای خود را متجلی سازد، موانعی که بیشتر ساخته و پرداخته‌ی دست خود بشر بوده و برای افزایش دامنه اقتدار، بخشی از آنها به ضرر سایرین پدیدار می‌گردد. به همین جهت حقوق بشر در سطوح ملی و بین‌المللی، متوجه حمایت از فرد انسانی در مقابل رنجها و مشقات ساخته دست انسانها و موانع قابل اجتنابی است که از طریق اعمال محرومیت، بهره‌کشی، اختناق، آزار و اذیت و کلیه اشکال سوء رفتاری توسط گروههای سازمان یافته و قدرتمند انسانها به وجود آمده است. (۵۹)

عده‌ای بر این اعتقادند که جهانی شدن، سبب ارزشهای عام و جهان‌شمولی حقوق بشر شده است. در واقع از نظر این گروه جهانی شدن حقوق بشر به معنی عام و جهان‌شمول شدن آن در میان همه کشورها می‌باشد. این گروه بر این اعتقادند که جهانی شدن حقوق بشر قبل از دور تازه‌ی جهانی شدن اقتصاد صورت گرفت (مورد اخیر در ادغام شرکتهای تجاری در دهه

۱۹۹۰ در راستای به حداکثر رساندن اقتصادهای مقیاس، منعکس می‌شود) ولی حقوق بشر، در اولین نیم دهه بعد از جنگ جهانی دوم، جهانی شد. زیرا که منشور سازمان ملل متحد، اعلامیه جهانی حقوق بشر و دادگاه نورنبرگ تأثیر خود را بر روابط بین‌الملل بر جای گذاشت. از نظر اینها، مفهوم و معنای اساسی و در واقع اولیه جهانی‌شدن حقوق بشر این است که استانداردهای حقوق بشر، ملی‌زدا شده و به موضوع بین‌المللی، جهانی و سیاره‌ای تغییر کرده‌اند.^(۶۰)

فرجام

هدف از ارائه پژوهش حاضر، نشان دادن آنست که:

۱- اولاً جهانی‌شدن یک فرآیند است، ثانیاً

اینکه این فرآیند نمی‌تواند علت تحولات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی و... باشد، چرا که این تحولات همگی در بطن جهانی‌شدن جای دارند و نمی‌توانند به عنوان معلول آن تلقی شوند.

۲- جهانی‌شدن نه سبب همگون‌سازی فرهنگی شده است و نه اینکه خاص‌گرایی فرهنگی را به دنبال داشته است، بلکه در درون خود هر دو بعد را جای داده است. به همین صورت، جهانی‌شدن با خود: از بین رفتن هویت ملی را به دنبال نداشته است، بلکه در کنار هویت ملی، یک سری هویت‌های فراملی و فروملی نیز پدیدار شده‌اند.

۳- در زمینه حقوق بشر، باید گفت که جهانی‌شدن با خود عام‌گرایی صرف یا خاص‌گرایی صرف در زمینه حقوق بشر را به دنبال نداشته است، بلکه هر دو بعد با

در مقابل، عده‌ای دیگر بر این باورند که حقوق بشر در عصر جهانی‌شدن بیشتر به سمت خاص‌گرایی متمایل شده است. در واقع از زمان پایان جنگ سرد، یک منازعه و اختلاف بین‌المللی در میان دولتها بر سر مسئله حقوق بشر وجود داشته است. در حالی که خیلی از ملتهای اروپای شرقی به سمت حقوق سیاسی و مدنی افراد گرایش پیدا کرده‌اند و درصدد بوده‌اند که عام‌گرایی حقوق بشر را بپذیرند. حکومت‌های جهان در حال توسعه نسبت به این مسئله دیدگاه مثبتی نداشته‌اند و آن را تفوق غربی، مداخله‌گرایی و امپریالیسم فرهنگی در حوزه حقوق تلقی کرده‌اند.^(۶۱) و در نتیجه تلقی ملی خود را از مفهوم حقوق بشر داشته‌اند و به آن اتکا کرده‌اند. اما همانند مباحث قبلی مطرح شده در این مقاله، باید اذعان داشت که هر کدام از این رویکردها دارای نقصانهایی می‌باشد و در عصر جهانی‌شدن، هر دو رویکرد را می‌توان به

- هم عمل می کنند.
- ۴- نهایتاً می توان گفت که فرآیند جهانی شدن، پدیده ای تناقض نما است که با مفاهیم دوگانه محلی / جهانی، منطقه گرایی / جهان گرایی، واگرایی / همگرایی، ناهمگنی / همگنی، تنوع / یکسان سازی، خاص گرایی / عام گرایی، و... روبه رو می باشد. اگر چه این فرآیند ظاهری تناقض نما دارد، اما در ذات خود این گونه نیست. در حقیقت این مفاهیم دوگانه در مقابل هم قرار ندارند، بلکه در تأیید و تقویت یکدیگر به سر می برند.
- پانوشتها**
۱. گل محمدی، احمد، جهانی شدن، فرهنگ، هویت، تهران: نشر نی، ۱۳۸۱، ص ۱۷.
 ۲. همان، ص ۱۸.
 ۳. رجوع شود به: R.J.Holton, **Globalization and the Nation-State** (London: macmillan, 1995). p 55.
 4. Sam Aluko, "The Economic Failure of Globalization in Africa" at: <http://www.aboatsadan.com/conferences/Khartoum/aloko.htm>.
 5. **op.cit**, R.J.Holton, p 187.
 6. J.clark, "Globalization and International Theory" Oxford university press, 1999, p 2.
 ۷. سیدعبدالعلی قوام، «بحران معنادر عصر جهانی شدن»، فصلنامه سیاست خارجی، سال چهارم، شماره ۳، پاییز ۱۳۷۹.
 ۸. محسن طلایی، «سازمان تجارت جهانی و پیامدهای جهانی شدن اقتصادی» فصلنامه سیاست خارجی، سال چهارم، شماره ۳، پاییز ۱۳۷۹.
 9. **op.cit**. Holton, p 163.
 ۱۰. رشید جعفرپورکلوری، «جهانی شدن و الگوی کیت نش»
 - اندیشه صادق، شماره ۵، زمستان ۱۳۸۰.
 ۱۱. گل محمدی، پیشین، ص ۱۹-۱۸.
 ۱۲. داوودکیانی، «فرهنگ جهانی، اسطوره یا واقعیت»، فصلنامه مطالعات ملی، سال سوم، شماره ۱۰، زمستان ۱۳۸۰، ص ۹۴.
 ۱۳. حسین سلیمی، «جهانی شدن: مصداقها و برداشتها»، فصلنامه مطالعات ملی، سال سوم، شماره ۱۰، زمستان ۱۳۸۰، ص ۸۳.
 14. J.L. Gaddis. "liviag in candlistik park", **Atlantic Monthly**, (April 1999). p 65.
 ۱۵. محمدرحیم عیوضی، «جهانی شدن و هویت‌های قومی»، فصلنامه مطالعات ملی، سال سوم، شماره ۱۰، زمستان ۱۳۸۰، ص ۱۲۸.
 16. A.Giddens, **The consoquence of modernity**, Oxford BasilBlouts well, 1996, p 9.
 17. **Ibid**. p 53.
 ۱۸. سامی، پیشین، ص ۸۴-۸۳.
 19. R.Robertson,**Globalization, Social Theory and Global Cultur**. London, sage, 1992
 20. R. Robertson, "Globalization as a Problem" in L.Alkoff and E. Mendictaeds, **Identities: Roce, Class, Gender and Nationality**, Oxford: Blackwell, 2003. p 225.
 ۲۱. کیانی، پیشین، ص ۹۷.
 ۲۲. امیرمحمد حاجی یوسفی، «اوپک در عصر جهانی شدن اقتصاد» فصلنامه سیاست خارجی، سال چهاردهم، شماره ۲، پاییز ۱۳۷۹.
 23. Lash. s.and Urry. **J. Economics of Signs and Space**, London, sage, 1994.
 24. Barker, p 35.
 25. Barker, M, **Ideology Power and the Critics**, Manchester: Manchester University Press, 1989. p 219.
 26. J. Wallerstein, "Culture and the Ideological Batiteground of the Modern Word System," in M.Featherston,ed, **Global culture**, London: sayes 1999, pp 31-32.
 27. D. Blaney & N. Inaytollah, "International Political Economy as a Culture of Competition", in **Jacquine-Berdl. etal, eds Culture & Word Politics**: London Maemilan, 1998, p 64.
 28. R. Cohen, "Confilct Resolution Across

- گردآورنده محمد توحیدفام، (تهران: انتشارات روزبه، ۱۳۸۲)، ص ۲۹.
۴۷. احمد گل محمدی، «جهانی شدن و بحران هویت»، فصلنامه مطالعات ملی، سال سوم، شماره ۱۰، زمستان ۱۳۸۰، ص ۱۴.
۴۸. گل محمدی، پیشین، ص ۱۷.
49. s.Smith, "Reflectivist and Constructivist Approaches to International Theory" in: **The Globalization of World Politics**, s. Smith, p243.
50. s.Smith, **op.cit.** pp 226-246.
۵۱. اسماعیل مردانی گیوی، «جهانی شدن و هویت ملی»، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال شانزدهم، شماره یازدهم و دوازدهم، مرداد و شهریور ۱۳۸۱، ص ۱۱۳.
52. R. W Man Sbach, "Deterritorizing Global Politics" in Puchalared, **Visions of International Relation**, Columbia: University of South Carolian Press, 2002, p 13.
۵۳. احمد گل محمدی، «جهانی شدن فرهنگ»، پیشین، ص ۸۶.
54. J. Frueh and N. onuf, **Political Identity and Social Change: The Remarking of South-African Social Order**. New York: Stat University of New York, 2002, p 30.
۵۵. مردانی گیوی، پیشین، ص ۱۱۳.
۵۶. گل محمدی، «جهانی شدن و بحران هویت» پیشین، ص ۲۴.
۵۷. فلسفی، هدایت ا... «تدوین اعتلای حقوق بشر در جامعه بین الملل»، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۱۷-۱۶، سال ۷۵-۱۳۷۴، ص ۹۵.
58. J. Donnelly, **Universal Human Rights in Theory and Practice**, Ithaca and London: Cornell University Press, 1989, p 12.
۵۹. آقایی، بهمن، فرهنگ حقوق بشر، تهران: گنج دانش، ۱۳۷۶، ص ۲.
۶۰. دیوید فورسایت، «هزاره جدید: سازمان ملل متحد و حقوق بشر» ترجمه جمشید شریفیان، فصلنامه سیاست خارجی، سال شانزدهم، شماره ۲، تابستان ۱۳۸۱، ص ۴۶۰.
61. Iynda s.Bell, Andrew, J. Nathan, and Ilou Peleg. "Culture and Human Rights" in **Negotiating Culture and Human Rights**, New York: Columbia University Press, 2001, p 3.
- Cultures", in **Culture and World Politics: Jacquine - Berdel et al**, eds. London: Macmillan, 1998 , p. 117.
29. D.Jaguin-Berdel et al, "Culture in World Politics An Introduction", in **Culture and Word Politics**. Edited by D. Jaquin-Berdel efal. London: Macmillan, 1998, pp 2-3.
۳۰. محمد قراگزلو، «جهانی شدن و تنوع فرهنگها»، مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال هفدهم، شماره اول و دوم، مهر و آبان ۱۳۸۱، ص ص ۶-۱۶۵.
۳۱. کیانی، پیشین، ص ۱۰۳.
32. R.J. Helon, **op.cit.** p 163.
۳۳. کیانی، پیشین، ص ۱۰۵.
۳۴. یوضی، پیشین، ص ۱۴۲.
35. Holton, **op.cit.** p 163.
۳۶. سعید، ادوارد، شرق شناسی، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی ۱۳۶۸.
۳۷. کیانی، پیشین، ص ۱۰۷.
۳۸. نش، کیت، جامعه شناسی سیاسی معاصر، جهانی شدن، سیاست، قدرت، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران: انتشارات کویر، ۱۳۸۰، ص ۸۳.
39. A.Smith. "Toward a Global Culture" in Featherstone, ed, **Global Culture**. London sage. 1999, p 171.
۴۰. قراگزلو، پیشین، ص ۱۶۳.
41. Holton, **op.cit.** p 162.
۴۲. یحیی گل محمدی، «جهانی شدن و فرهنگ»، فرهنگ در عصر جهانی شدن، چالشها و فرصتها، گردآورنده محمد توحید فام. تهران: نشر روزبه، ۱۳۸۲، ص ۸۴.
43. M. Featherstone, "localism, Globalism, & Cultural Identity" in **Identities: Race, Class, Gender, & Nationality**. Alkoff & E.Mendieta, eds, pp 343-4, Oxford, Blackwell, 2003.
44. R. Robertson, **Globalization: Social Theory and Global Culture**. London: sage publications, 1994, p 102.
۴۵. عیوضی، پیشین، ص ۱۴۱.
۴۶. جهانگیر معینی علمداری، «جهانی شدن به مثابه لحظه ای از یک تمدن جدید»، فرهنگ در عصر جهانی شدن: چالشها و فرصتها،